شهرآرا
روزنامه شهرامید وزندگی
۵شنبه
۲۸ اسفند ۱۳۹۹
۰۴ شعبان ۱۴۴۲
شماره ۳۴۴۹
SHAHRARANEWS.IR
۰۲

روایتی از زیارت اهل قبور در آخرین پنجشنبه سال

سلام‌ای غروب غریبانه دل

الهام مهدیزاده
e.mahdizadeh@shahraranews.ir

گزارش روز

بنفشه‌های تازه کاشته شده باغچه‌ها و آیلندهای میانی، به هوای بهشت‌رضا عطر بهاری داده است، حالی از جنس اکسیژن به اضافه بوی بهار.

گوشه‌وکنار روی برخی قبرها گلدان‌های گل سینره و پامچال دیده می‌شود. روی بعضی دیگر از قبرها، سبزه‌های کم‌جانی گذاشته‌اند، سبزه‌هایی که هنوز برای قدکشیدن و قرارگرفتن روی سفره هفت‌سین چندروزی فرصت دارند. بوی گلاب به مشام می‌رسد، بوی گلاب و صدای نجواهای آرام زمینیان با آسمانی‌شده‌ها. هر کسی گوشه‌ای نشسته است یا قبر عزیزی را در آغوش گرفته و حرف دل می‌زند، از روزهای نبودن عزیزش تا روزهای تنهایی و اتفاقات تلخ و شیرین امسال.

بعضی‌ها هم سر قبرها این جمله را می‌گویند: مامان... بابا... پسرم... دخترم... ببخش که به‌خاطر کرونا امسال کمتر به شما سر زدیم، کمتر اینجا آمدیم و گل آوردیم. خدا کند این کرونا تمام شود و راحت مثل قدیم‌ها پنجشنبه‌ها اینجا بیاییم.

عکس: داوود بیگلام، شهرآرا

ما و زیارت اهل قبور؛ ۳۶۵ روز قبل

۳۶۵ روز قبل، درست مثل همین روزها و دم عید، کرونا حال همه را از یک دم گرفت؛ حتی حال دل و دلتنگی‌های آخر سالمان برای زیارت اهل قبور را. حساب و کتاب‌های همیشگی‌مان را برای آخرین پنجشنبه سال معمولا این طور تنظیم می‌کردیم: پنجشنبه آخر سال یادت نرود؛ با هم یک سر برویم بهشت‌رضا. کمی حلوا و از آن نان‌روغنی‌هایی که مامان همیشه آخر سال برای اموات درست می‌کرد، آماده می‌کنم تا برای نذری پخش کنیم.

بوی حلوای پنجشنبه‌های آخر سال برای همه ما آشناست اما کرونا همه چیز را بر هم زد. کرونا، همان مهمان ناخوانده‌ای که از اسفند سال گذشته آمد و هنوز قصد رفتن ندارد. آمدنش چنان سخت بود که ما را از همه‌چیز و همه‌کس دور کرد؛ حتی از زیارت اهل قبور در آخرین پنجشنبه سال. با اوج گرفتن کرونا از نیمه اسفند، سخت‌گیری‌هایی برای رفت‌وآمدها شکل گرفت و ۲۳اسفند، بهشت رضا به منظور حفظ حال همه و جلوگیری از شیوع کرونا بسته شد.

ما بعد از ۳۶۵ روز

تا پایان سال چشند روزی مانده است و خانواده‌ها اندک‌اندک از در ورودی بهشت رضا وارد می‌شوند تا به دیدار عزیزانشان بروند.

سراغ بلوک کرونایی‌ها را از یکی پاکبان‌های بهشت رضا می‌گیریم. شماره دو بلوک را اعلام می‌کند. سکوت بلوک و سنگ قبرهایی که کنار هم ردیف شده‌اند؛ جوان، میان سال و....

راه‌رفتن میان خانه‌های ابدی و دیدن سنگ قبر آدم‌هایی که پارسال میان ما بوده‌اند، سخت است. کسی نمی‌داند آن‌ها پارسال این موقع برای سال آینده چه برنامه‌هایی ریخته بودند؛ چه قرارهایی گذاشته بود.

تاریخ‌هایی که روی سنگ قبرها حک شده، نزدیک به هم است و تاجایی که میان بلوک راه می‌رویم بیشترین فوتی‌ها مربوط به تابستان است.

«مادرجان سنگ قبرها را نخوان. کم حافظه می‌شوی. به‌جای این کار، فاتحه بخوان و برای همه این خدابیامرزها طلب مغفرت کن.» برمی‌گردم. خانم مسنی با چهارپایه تاشویی که دستش دارد، با چند متر فاصله آرام قدم می‌دارد تا به قبر عزیزانش برسد. همان‌طور که راه می‌رود، حرف‌هاش را کامل می‌کند؛ «دخترم به دل نگیری. شما جوان‌ها بعضی چیزها را سرسری رد می‌کنید. این چیزی هم که گفتم، همه از قدیم و ندیم می‌گفته‌اند. اینکه شگون ندارد که مشخصات اموات را بخوانی.»

نزدیک که می‌شود، از داخل کیف دستی‌اش یک بسته نایلونی که رویش نوشته شده است «هوالباقی» درمی‌آورد؛ «امسال به‌خاطر کرونا فرش پهن نمی‌کنیم. دیروز رفتم این بسته‌ها را گرفتم. خیلی خوب است. داخلش میوه و شکلات گذاشتم. این هم از خوبی‌های کروناست که همه چیز بسته‌بندی شده است.» (خنده)

تنها آمده است و دل پری برای حرف زدن دارد. به قول خودش بیشتر از شش ماه است که به‌خاطر کرونا بیرون نیامده و دنبال یک گوش شنواست تا یک دل سیر حرف بزند؛ «صبح بدون اینکه به بچه‌ها بگویم یک آژانس گرفتم و آمدم. بچه‌ها گفتند از همان راه دور، قرآن بخوانی، درست است. نمی‌گویم حرفشان اشتباه است اما واقعا دلم گرفته بود و اگر نمی‌آمدم غمباد می‌گرفتم. هرسال پنجشنبه آخر سال اینجا می‌آمدم اما به‌خاطر کرونا گفتم شاید پنجشنبه شلوغ باشد؛ برای همین امروز آمدم تا سر قبر همه عزیزانم بروم.»

بین حرف زدن چشمش به ردیف قبرهاست؛ «تا جایی که می‌دانم ردیف چهار باید قبر دختر عمویم باشد. وقتی فوت کرد، به‌خاطر کرونا کسی در تشییع جنازه‌اش شرکت نکرد. از همان صبح که آمدم، قصد کردم بعد از آنکه سر قبر شوهرم رفتم، یک سر هم سراغ دخترعمویم و قبرش بروم.»

زخمی که کرونا به قلبم زد، ابدی است

مادری تنها، قبری را در آغوش گرفته است. با یک دست گلاب روی قبر می‌پاشد و با دست دیگر گردوغبار روی سنگ قبر را می‌گیرد. همان‌طور که دست می‌کشد، زیر لب آرام با عزیز آرام گرفته در قبر صحبت می‌کند. گاهی هم با دست به سنگ قبر می‌زند. کنار دستش یک دسته گل میخک گذاشته است و گل‌ها را روی قبر پرپر می‌کند.

آرام که می‌گیرد، از غمی می‌گوید که کرونا بر قلبش نشانده است؛ «تیرماه امسال بود که آرزو تب‌ولرز کرد. باورم نمی‌شد که کرونا گرفته باشد، چون خیلی رعایت می‌کرد. نمی‌دانم از چه کسی گرفت اما بد گرفت. اول او تب‌ولرز کرد و چند روز بعد تب‌ولرز سراغ خودم آمد. بدترین حال همین است که مادری فرزندش در تب بسوزد و خودش هم بیمار باشد و نتواند پرستارش باشد. گاهی حالش بهتر می‌شد. چیزی که دائمی بود، سرفه‌های پشت سر هم بود. وای وای! به همین سادگی از دستم رفت.»

قبرها ردیف شده‌اند

چند بلوک آن طرف‌تر خانه‌های یک‌اندازه و یک‌شکل آخرت، کنار هم ردیف شده‌اند. سیمان و آجر و خاک را کنار خانه‌های آخرت ریخته‌اند. چند مرد در حال آماده‌سازی این خانه‌ها برای مهمانان ابدی هستند.

عباس یکی از این مردهاست، کسی که سال‌ها خانه آخرت ساخته است اما خودش نمی‌داند کجا، کی، چگونه و کدام‌یک از خانه‌ها قرار است قسمت خودش شود. فقط می‌داند که این خانه، خانه آخر همه است.

شاد و پرانرژی حرف می‌زند، بدون ترس از قبر و مرگ؛ «قدیمی‌ها راست گفته‌اند؛ این شتری است که در خانه همه می‌خوابد. حالا کی و کجا و چطوری؟!... اعلم! فقط خدا کند با آبرو وارد این خانه شوم.»

غربت قبرها

حال و هوای این روزهای بهشت‌رضا برای او که سال‌ها در اینجا کار کرده، حال و هوایی غریب است؛ «باورم نمی‌شد که در بهشت رضا روزهایی را ببینیم که قبرها تنها بمانند و سوت و کور.» زیر لب ذکری می‌گوید و با تکان سر، حرفش را ادامه می‌دهد: لاالـه‌الا... . روزهای عجیبی بود. کرونا در این یک‌سال، چه بلایی سر همه آورد! عزاداری‌ها و تشییع جنازه‌ها فرق کرد. خانواده‌ها فقط خودشان برای تشییع می‌آمدند و مراسم تشییع انجام می‌شد.

حرف‌هایش را با یک دعا تمام می‌کند تا به کارش برسد؛ «خدا خودش به همه مردم دنیا رحم کند و این بلا را از سر همه باز کند.»

مادران و پدرانی که نیستند

همه آرزوی آرزو، دیدن دوباره مادرش است. چندماهی است که مادرش را به‌دلیل سرطان از دست داده است. می‌گوید: هرسال بعد از سال تحویل، اول از همه به خانه مادرم می‌رفتیم. بوی سبزی پلوی عیدش از همان دم در و قبل از آنکه وارد خانه شویم، حس سرخوشی به همه می‌داد. عصرانه هم چای بود و شیرینی‌های زنجبیلی‌اش. هرسال چند روز مانده به عید بساطی داشتیم. مامانم با آرد و روغن و پودر زنجبیل، خمیر شیرینی درست می‌کرد. کل هنر من هم این بود که با چنگال روی زنجبیلی‌های مامان رو تزئین کنم. دم رفتن هم توی کیف من و عروسمان یک نایلون شیرینی زنجبیلی می‌گذاشت و می‌گفت «این برای پسر و داماد و نوه‌های خوشگلم. امسال برای عید، شیرینی زنجبیلی درست کرده‌ام. به خوبی شیرینی‌های مامان نشده است اما برای دفعهٔ اول بد نیست. (باخنده) بفرمایید.»

نایلون روی دیس شیرینی‌ها را کنار می‌زند و چنگال یک‌بار مصرفی را روی شیرینی‌ها می‌گذارد؛ «چنگال گذاشتم که با خیال راحت و بدون استرس کرونا بردارید.»

پرچم سه‌رنگ افتخار قبور شهدا

پرچم‌های نونوار مزار شهدا با نسیم خنکی که می‌وزد، تکان می‌خورد. مادر و پدری با عصا و کمرخمیده، خود را به قبری می‌رسانند. مادر دستی به سر و روی قبر فرزند شهیدش می‌کشد. پدر شهید با دست‌هایی لرزان روی سنگ مزار فرزند شهیدش آب می‌ریزد و آرام، خاک و گردوغباری را که نام فرزندش را پوشانده است، پاک می‌کند. دل پدر آرام نمی‌گیرد و با همان عصا دوباره سراغ شیر آب می‌رود و برای مزار چند شهید اطراف نیز آب می‌آورد. روی همه قبرها مثل مزار فرزندش، پدرانه آب می‌ریزد و ذکر می‌گوید.

چند سال از شهادت فرزندشان گذشته است اما دل پدر و مادر برای جگرگوشه‌شان پر می‌کشد. آن‌قدر که هنوز با هرکدام از آیات سوره یاسین، مادر شهید اشک می‌ریزد.

مرگ آخر سال نمی‌شناسد

از گوشه بلوکی صدای شیون چند زن می‌آید. منتظر آخرین دیدار در آخرین روزهای سال هستند. مرگ آخر سال نمی‌شناسد. سال تحویل نمی‌شناسد. می‌آید بی‌خبر.

کمی پایین‌تر از خروجی بهشت‌رضا، چند زن با فاصله روی صندلی‌های تاشو نشسته‌اند و قرآن می‌خوانند؛ قرآن‌هایی که هدیه به روح اموات می‌شود تا خداحافظی از عزیزان بدون هدیه نباشد.

ای سال برنگردی...

بهشت رضوان، یکی دیگر از آرامستان‌هایی است که تدفین در آن انجام می‌شود. مسیر رسیدن به آرامستان رضوان خلوت است. داخل بهشت رضوان هم مثل بیرونش آرام و خلوت است. یکی از پرسنل فضای سبز، دلیل خلوتی بهشت رضوان را تازه تأسیس بودنش و قدمت کم این آرامستان در برابر بهشت رضا(ع) می‌داند. البته او به روزهایی نیز که در این آرامستان اموات کرونایی غسل داده می‌شد، اشاره می‌کند و می‌گوید: به خدا اگر روزی هزار هزار بار شکر کنیم، کم است؛ زیرا بالاخره آمار بیماران و فوتی‌های کرونا کمتر شد. روزهایی که کرونا اوج گرفته بود، تعداد اموواتی که برای غسل به اینجا می‌آوردند، زیاد بود. خدا کند سال آینده برای همه سال خوبی باشد؛ سالی سرشار از سلامتی و پول و خیر و برکت برای همه. واقعا سال سختی بود. کرونا و بیماری و کسادی بازارها یک طرف، گرانی‌ها یک طرف. خدا رحمت کند همه اموات را؛ چند سال قبل بود که در یک سال، چند نفر از نزدیکانمان فوت کردند. یادم است آن سال پدربزرگ خدابیامرزم آخر سال که شد، بعد از دعا و قرآن‌خواندن این شعر را خواند که «ای سال برنگردی/ بری دیگه برنگردی.»

چرخی کوتاه در تنها مرکز ارتز و پروتز شرق کشور یک نکته مهم را به همه گوشزد می‌کند

معلولیت‌های ثانویه جانبازان را فراموش نکنیم

حسین بیات
bayat@shahraranews.ir

بیژن توکلی خودش را اول می‌کند روی صندلی و بعد پای چپش را از پاچه بیرون می‌کشد. مفصل زانو را دو بار می‌شکند و به کارشناس کارگاه ساخت نشان می‌دهد گیر پایش کجاست. او یکی از چندین مراجعه‌کننده روزانه مرکز ارتز و پروتز کوثر خراسان است که خدماتش ویژه جانبازان است.

جانباز ۶۵درصد مشهدی که در عملیات قادر در اشنویه یک پایش را از دست داده، حالا ۲۸سال است که به این مرکز رفت‌وآمد دارد. او البته از ابتدای جانبازی در سال ۶۴ از مراکز هلال احمر یک پای چوبی گرفته است اما با راه‌اندازی این مرکز، از مشتریان همیشگی خدمات آن شده و حالا با یک پای فلزی نشسته تا با تعمیر کوچکی راه رفتنش آسان‌تر شود. می‌گوید: کیفیت خدمات اینجا خیلی خوب است و متولیان با مهربانی پیگیر امور جانبازان هستند.

توکلی معتقد است مهندسان این مرکز کارشان خیلی خوب است و با خنده اضافه می‌کند: به قول معروف بالاتر از حد لالیگاست.

او می‌گوید: ما جانبازها اغلب به‌جز مصدومیتمان، بیماری‌های دیگری هم داریم که در اینجا مراعات همه این بیماری‌ها می‌شود و مشاوره‌هایی داده می‌شود تا مصدومیت‌های جانبی‌مان به حداقل برسد.

حسینی جانباز دیگری است که برای ترمیم دستش آمده است؛ به شوخی می‌گوید: می‌خواهم توی عیددیدنی‌ها رکورد آجیل‌خوری را بشکنم.

او هم اگرچه از کیفیت خدمات مرکز راضی است، می‌گوید: برخی قطعات اندام مصنوعی، خارجی است و نمونه داخلی آن موجود نیست و تحریم‌ها سبب شده است مسئولان مرکز برای خدمات‌دهی با مشکل روبه‌رو شوند.

در چنین شرایطی حسینی امیدوار است که «متخصصان داخلی توان ساخت تمام قطعات مربوط به اندام مصنوعی را پیدا کنند تا کیفیت زندگی جانبازان بیش از این پایین نیاید.»

خدمات‌دهی سالانه به بیش از ۲۵۰۰ جانباز

به علت وجود بارگاه ملکوتی امام هشتم(ع) و ارائه خدمات با کیفیت بهتر، مرکز ارتز و پروتز کوثر خراسان، تنها مرکز شرق کشور است که هرساله جانبازان بسیاری از سایر استان‌ها از جمله خراسان‌های شمالی و جنوبی، سمنان، گلستان، یزد، کرمان، سیستان‌وبلوچستان به آن مراجعه می‌کنند.

سیدعلی قاسمی، مدیر این مرکز، می‌گوید: مرکز مشهد علاوه‌بر استفاده از جدیدترین فناوری‌های موجود در کشور در زمینه ساخت و مونتاژ انواع پروتزهای اندام تحتانی و فوقانی و ارتزها، دارای بخش ساخت کفش طبی نیز هست و قالب‌گیری و ساخت پروتزهای فیلر پنجه، کفی و کفش طبی نیز در همین مرکز انجام می‌شود؛ به‌همین دلیل سالانه بیش از ۱۰۰۰ نفر برای ارتز و بیش ۱۵۰۰ نفر هم برای پروتز به ما مراجعه می‌کنند.

او تأکید می‌کند که هر خدمتی که به نوعی به وضعیت حرکتی جانباز کمک کند، در این مرکز صورت می‌گیرد و اضافه می‌کند: ارتز عملکرد کمکی دارد، مانند سمعک که به شنوایی فرد کمک می‌کند اما پروتز اندام مصنوعی است که جایگزین یک عضو می‌شود. تمام این قطعات بنا به فیزیک جانباز ساخته و تنظیم می‌شود تا عوارض معلولیت به حداقل برسد. او در توضیح شکل‌گیری این مرکز، گریزی به رشته دانشگاهی این کار می‌زند که در سال ۶۲ و بنابر احساس نیاز شکل گرفت تا خدمات استانداردی به جانبازان ارائه کند. او می‌گوید: بنیاد مستضعفان و جانبازان در سال ۷۱ برای جلوگیری از اعزام جانبازان به خارج در ۳ شهر اصفهان، تهران و مشهد و به صورت آزمایشی، سه مرکز دایر کرد تا هم جانبازان قطع عضو، خدمات را به‌روز و رایگان دریافت کنند و هم از خروج ارز جلوگیری شود. این دکتر حرکات اصلاحی با اشاره به تحریم‌ها از نوآوری‌هایی می‌گوید که بار زیادی از دوش این مرکز و جانبازان برداشته است؛ «نبود قطعات باکیفیت و استاندارد از کیفیت زندگی جانبازان می‌کاهد؛ در همین راستا و با معذوریت‌هایی که تحریم به ما تحمیل کرده است، با توانمندسازی بخش‌های داخلی، قسمت عمده نیازهای خود را از داخل تأمین می‌کنیم، از جمله دست‌های سیلیکونی که در همین مشهد تولید می‌شود. همچنین با همکاری آزمایشگاه مکانیک دانشگاه فردوسی یک دست الکترونیک را مهندسی معکوس کرده‌ایم و در حال شبیه‌سازی آن هستیم.» او در پایان حرف‌هایش می‌گوید: اینجا هر جانبازی که دفترچه خدماتی یا معرفی‌نامه داشته باشد، از ما خدمات می‌گیرد اما مسئولان تصمیم‌ساز بدانند که جانبازان، پس از ۳۰سال جانبازی، به امراض دیگری نیز دچار می‌شود. آن‌ها یک معلولیت اولیه دارند و به‌مرور زمان، معلویت‌های دیگر نیز پیدا می‌کنند. مسئولان باید توجه کنند که در اغلب موارد، معلولیت ثانویه، شدیدتر از معلولیت

آگهی مزایده

ردیف	شماره	موضوع مزایده	برگزار کننده	مبلغ ضمانتنامه(ریال)	آخرین مهلت تحویل پیشنهادات
۱	۱۵۳	فروش اقلام مازاد ضایعاتی شرکت بهره‌برداری قطارشهری مشهد	شرکت بهره برداری قطار شهری مشهد	۳۵۰،۰۰۰،۰۰۰	۱۴۰۰/۰۲/۰۱

برای اطلاعات بیشتر در خصوص نحوه دریافت و تحویل اسناد به آدرس www.ets.mashhad.ir مراجعه نمایید.
ثبت نام کلیه مزایده گران در سامانه vendor.mashhad.ir الزامی می‌باشد.